هو العلیم

ارواح در برزخ چه صورتی دارند و چه می‌کنند؟

نقش کردار و ولایت در سرنوشت انسان پس از مرگ

معاد شناسی - ماه مبارک رمضان - سال ۱۳۹۶ هـ. ق

استاد
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس‌اللّه‌سرّه

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
بارِىءِ الخَلائِقِ أَجمَعين، باعِثِ الأَنبياءِ و المُرسَلين و الصَّلَوةُ و السَّلامُ عَلى سَيِّدِنا و حَبيبِنا و طَبيبِ نُفُوسِنا، أَشرَفِ السُّفَراءِ المكرمين و خاتَمِ الأَنبياءِ و المُرسَلينَ، أَبى القاسِمِ محمد و عَلَى اهل بيته الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ و لَعنَةُ اللهِ عَلَى أَعدائِهِم أَجمَعينَ مِنَ الآن إِلَى يَومِ الدّين

آیهٔ آگاهی خدا و اولیای او از اعمال

قالَ اللهُ الحَكيمُ فى كِتابِهِ الكَريم:

﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛

این آیهٔ مبارکه، صدوششمین آیه از سورهٔ توبه، نهمین سورهٔ قرآن مجید، می‌فرماید:

«عمل کنید! خداوند و رسول خدا و مؤمنون عمل شما را خواهند دید و بزودی بازگشت شما به‌سوی خدای عالم الغیب و الشَّهادة خواهدبود و شما را به آنچه کرده‌اید، خداوند متنبّه خواهدساخت.»

صورت برزخی ارواح پس از مرگ

سابقاً ذکر کردیم که ارواح مردم کافر که از دنیا می‌رود، در عالم برزخ به صورت‌های برزخیّه مُمَثّل و مصوّر می‌شود. ارواح کافر به صورت شیاطین و ملکاتی که در آنهاست و آن ملکات ناشی از صفات بهیمیه آنهاست، در عالم برزخ به همان صورت‌های برزخیّه و مثالیّه ممثّل می‌شود؛ ولی مؤمنین که از دار دنیا می‌روند، پس از مرگ به صورت انسانند، نه به صورت‌های دیگر.

روایت امام صادق دربارهٔ صورت انسانی مؤمنان

مرحوم شیخ مفید در کتاب ***امالی*** خود که همان ***مجالس*** است، از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند در ضمن حدیثی که می‌فرماید: إِذَا قَبَضَهُ اللهُ سَيَّرَتْ الرُّوحُ إِلَى الْجَنَّةِ فِى صُورَتِه كَصُورَتِهِ وَ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرِبُونَ وَ إِذَا قدم عَلَيْهِمْ القادِم عَرَفهم تِلْكَ صُورت الَّتِى كَانَت فِى الدُّنْيَا.

یعنی:

«مؤمنینی که از دار دنیا می‌روند، خدا آنها را قبض روح می‌کند. روح آنها را در صورتی قرار می‌دهد مثل همان صورت دنیائی خود. در عالم برزخ می‌خورند، می‌آشامند و اگر کسی بر آنها وارد بشود از مردگان، می‌شناسد آنها را به همان صورتی که در دنیا بودند.»

رد پندار حضور ارواح در پیکر پرندگان

در کتاب ***کافی***، مرحوم کلینی روایت می‌کند از ابی ولاّد حَنّاط از حضرت صادق علیه السّلام. عرض می‌کند خدمت حضرت: «فدایت شوم! این‌طور روایت می‌کنند که ارواح مؤمنین در سنگدان‌ها و حوصله‌های مرغهای سبزی در گرداگرد عرش می‌گردند!»

حضرت فرمودند: **«نه، این طورنیست!»** الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِى حَوْصَلَةِ طَيْرٍ، لَكِنْ فِى أَبْدَانٍ كَأَبْدَانِهِمْ.

«مؤمن گرامی‌تر است بر خدا از اینکه خدا روح او را در چیلکدان و سنگدان مرغی قرار بدهد. نه، این‌طور نیست! خداوند روح او را قرار می‌دهد در بدن‌هائی مثل بدن‌های آنها در دنیا، منتهی بدن‌های برزخی.»

دیدار ارواح و پرسش از تازه‌واردان

و همچنین در ***کافی***، کلینی روایت کرده از حضرت صادق علیه السّلام که آن حضرت فرمودند:

«ارواح در صفت اجسادند.» یعنی به همین صورت‌های جسدی است در عالم برزخ. **در درختی در عالم برزخ ارواح مجتمع می‌شوند، همدگیر را می‌شناسند، از همدیگر احوال‌پرسی می‌کنند، با یکدیگر سؤال می‌کنند. اگر یک روحی تازه بر آنها وارد بشودآنها به همدیگر می‌گویند: «این روح را حالا دست ازش بردارید، ولش کنید به حال خود؛ چون از یک هول و اضطراب عظیمی‌آمده.» وقتی که صبرکردند و از اضطراب افتاد، آن وقت سؤال می‌کنند: «فلان کس چه‌کار کرد؟ فلان کس چه کارکرد؟ حالش چطور است؟»** از نزدیکان و اقوام خود سؤال می‌کنند.

اگر او بگویدمن که آمدم او در دنیا زنده بود، خوب امیدی دارندکه إن‌شاءالله بعداً او هدایت پیدا کند و بیاید به همین‌جایی که اینها هستند، در بهشت برزخی بیاید؛ **اما اگر به آنها بگوید که او هلاک شد و مُرد، آنها می‌گویند:** «قَدْ هویٰ، قَدْ هویٰ؛ **آی، هلاک شد! هلاک شد، به ذلّت رفت!»**

یعنی اگر مرده بود و آدم خوبی بود، آمده بود اینجا دیگر؛ ولی چون نیامده اینجا و ما ندیدمش، در بهشت برزخی نیامده، در جهنّم برزخی رفته. آن وقت [است] که ارواح متأثّر می‌شوند. البتّه اخبار در این‌باره که صورت مؤمن در برزخ به صورت انسان است، خیلی زیاد است.

ملاقات ارواح با خانواده در دنیا

و همچنین مؤمنین زیارت می‌کنند اهل خود را. می‌آید نور مؤمن در آن صورتی که هست، از اقوام و خویشاوندان و آن افراد که به آنها علاقه دارد، از عالم دیگر می‌آیند و از احوالات آنها اطلاع پیدا می‌کند.

روایت امام صادق از دیدار مؤمن و کافر با خانواده

در کتاب ***کافی*** از حضرت صادق علیه السّلام روایت است: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزُورُ أَهْلَهُ، فَيَرَى مَا يُحِبُّ وَ يُسْتَرُ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ؛ وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيَزُورَ أَهْلَهُ، فَيَرَى مَا يَكْرَهُ وَ يُسْتَرُ عَنْهُ مَا يُحِبُّ.

«مؤمن می‌آید اهل خود را زیارت می‌کند. آنچه را که موجب محبّت اوست و موجب خوشی اوست، می‌بیند و آنچه از آن مشمئزّ می‌شود و بدش می‌آید، از جلوی چشم او مخفی می‌کنند که نبیند.»

یعنی ملائکه مخفی می‌کنند که مؤمن گرفتاری‌ها و مشقّتی که بر اهل و عیال و مصائبی که بر آنها وارد شده... دیگر آن مؤمن مطّلع نشود و متأثّر نشود.

ولی:

«کافر بعکس است. می‌آید اهل خود را می‌بیند. آنچه که از شدائد و مصیبتهائی که بر آنها وارد شده و گرفتاریها، همهٔ آنها را می‌بیند؛ ولی آنچه موجب محبّت و رضای اوست، از جلوی چشم او مخفی می‌کنند.»

ملاقات خانواده هنگام زوال خورشید

باز در ***کافی*** از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که:

«هیچ مؤمن و کافری نیست إلا اینکه روح او می‌آید سراغ اهل خودش هنگام زوال شمس. اگر ببیند که اهلش به اعمال صالحه مشغولند، حمد خدا را بجا می‌آورد آن شخص مؤمن.

و زمانی که کافر ببیند که در هنگام ظهر اهل او مسلمان شدند و عمل صالح انجام می‌دهند و نمازمی‌خوانند، این حسرت بر او خواهد بود.»

روایت مراتب دیدار روح با خانواده

باز در کتاب ***کافی*** از اسحق بن عمّار از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام روایت است که می‌گوید: «من از آن حضرت سؤال کردم: "میّت که از دار دنیا می‌رود، آیا اهل خود را ملاقات می‌کند؟"»

حضرت فرمودند: **«بله!»**

گفتم: «چقدر ملاقات می‌کند؟»

حضرت فرمودند:

«در هر جمعه، در هر ماه، در هر سال، بنا] بر قدر...؟ [و منزلهٔ آن میّت. اگر منزله‌اش در نزد خدا زیاد باشد، آن خیلی آزاد است، زیاد می‌تواند بیاید اهل و عیال خودش را ببیند و اگرنه منزلتش کمتر باشد، ماهی یک مرتبه. اگر کمتر باشد، هفته‌ای یک مرتبه؛ اگر زیاد باشد، هر روز؛ اگر کمتر باشد، هر جمعه؛ اگر کمتر باشد، هر ماه و اگر خیلی کمتر باشد، هر سال.»

گفتم من: «به چه صورتی می‌آید و آنها را می‌بیند؟»

حضرت فرمودند:

«بصورت یک طائری، پرنده لطیف که خودش را می‌اندازد بردیوارهای آنها و مشرّف می‌شود بر احوال آنها. اگر ببیندآنها که در خیرند، فرحناک می‌شود و اگر ببیند که آنها در شرّند و احتیاج دارند به حاجتی، محزون می‌شود و متأثّر می‌شود و می‌رود.»

معنای تمثیل پرنده در دیدار ارواح

البتّه اینجا که حضرت می‌فرماید مؤمن به صورت طیر می‌آید، منظور این نیست که واقعاً روح مؤمن تعلّق می‌گیرد به یک صورت حیوانی و مرغی و انسان ممکن است بعضی اوقات مرغ را بر بالای دیوارهای خود ببیند و خیال کند صورت میّت است.

حضرت تمثیل می‌کنند، می‌فرمایند:

«همین‌طور که این مرغ‌ها... می‌آیند و می‌روند، به چه آسانی می‌آیند و می‌روند، همین‌طور ارواح مؤمن هم می‌آیند، به همین آسانی سرکشی می‌کنند از اهل خود و از احوالات آنها اطلاع پیدا می‌کنند و می‌روند.»

پس خلاصه این روایات همه دلالت می‌کند بر اینکه مردگان بعد از مردن به صورت انسانند و علاوه به زیارت زنده‌ها می‌آیند.

زیارت قبور و ارتباط زندگان با ارواح

اما آیا زنده‌ها باید به زیارت مرده‌ها بروند؟ بله، از کتاب ***امالی*** شیخ طوسی رحمةالله‌علیه، از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است عبدالله بن سلیمان، گفت: «من از آن حضرت سؤال کردم از زیارت اهل قبور.»

حضرت فرمودند:

«بله! هرروزجمعه‌ای که می‌شود، آنها را برو زیارت کن؛ برای‌اینکه جمعه‌ها مردگان قدری آزادند و بالا خص بین اذان صبح، طلوع فجرصادق و بین آفتاب، آنها را در سعه قرار می‌دهند، یک قدری آنها را باز می‌کنند که اطّلاعات آنها از عالم دنیا بیشتر بشود. وقتی که آفتاب می‌زند، دیگر فیترکون سُدی؛ **آنها را رها می‌کنند**؛ یعنی آن سعه و آن ادراک در بعد از طلوع آفتاب برای آنها نیست **و کسی که آنها را زیارت کند، خشنود می‌شوند و شاد می‌شوند و زائرین را می‌بینند و از محضر آنها استفاده می‌کنند و وقتی که آن کسانی که برای زیارت اهل قبور رفته اند، از آنها برگردند، از سر قبر برگردند، آنها متأثّر می‌شوند و محزون می‌شوند.»**

تعلق روح به قبر و آثار زیارت صالحان

و لذا زیارت اهل قبور خیلی فائده دارد. بالاخص زیارت قبر علماء و شهداء و مقرّبین و بندگان خدا و ائمه و اینها که خیلی خیلی محسوس است؛ چون روح آنها به این نقطه که بدن آنها بود در یک زمانی، فی‌الجمله تعلّقی دارد و به این وسیله، مؤمن که می‌رود برای زیارت اهل قبور، خود را اتّصال می‌دهد از این دریچه به روح آنها و لذا با آن روح‌ها مؤمن تماس پیدا می‌کند و لذا مشهود است که سر قبر علماء حاجت بیشتر برآورده است و اصلاً در آنجاهایی که مردمان بزرگ و اولیاء خدا دفن شدند، نورانیت بیشتر است، بهجت بیشتر است و مخصوص است به آن زمین‌ها. زمین‌های روشنی است و سعه دارد، باز است و گرفتگی و ضیقی نیست.

تاریکی قبور و رنج ارواح کافران

به‌خلاف قبور کفّار که اصلاً قبرستانشان تاریک است و قبرهایشان خسته‌کننده و کسی که سر قبر آنها می‌رود، قلبش می‌گیرد؛ چون در عالم ظلمانی هستند دیگر و چون در برهوت یمن هستند ارواح کفّار و آن روح تعلّق به این بدن دارد فی‌الجمله، لذا آن آثار نکبت و آن آثار تاریکی که بر روح کفّار هست، در قبرستان‌هایشان هم ظهور دارد.

روایت پیامبر از هشدار میت به بازماندگان

در کتاب ***جامع الاخبار*** از حضرت رسول صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایت کرده که آن حضرت می‌فرمایند:

«وقتی که مؤمنی را حرکت می‌دهند به سمت قبر، آن روح مؤمن بر بالای آن نعشش حرکت می‌کند و تمام مشیّعین آنها را می‌بیند و اگر آن کسانی که تشییع می‌کنند، آن روح آن مؤمن را در بالای آن نعش ببینند و کلام او را بشنوند، هر آینه از میّت خودشان فراموش می‌کنند و بر نفسهای خودشان گریه می‌کنند!»

چرا؟

چون آن روح مؤمن در آن بالا می‌گوید:

«ای اهل من، ای فرزندان من، دنیا به شما بازی نکند کما اینکه با من بازی کرد! من اموالی را از راه حلال و غیر حلال جمع کردم، پس همهٔ آنها را گذاشتم برای غیر خودم. عیش و عشرت برای آنها و سنگینی و وبال و وزر آن مال بر عهدهٔ من و بر دوش من خواهد بود. پرهیز کنید از آنچه بر من وارد شد!»

خطاب دو فرشتهٔ نگهبان به میت

و گفته شده است که هر میّتی که می‌میرد، آن دو ملکی که در دنیا محافظ اعمال او هستند به نام رقیب و عتید، آنها برای او ظاهر می‌شوند. اگر این بنده مطیع خدا باشد، به او می‌گویند: «جَزَاکَ الله عنا خَیْراً! چه بسیار در مجلسهای[خوبی؟]با ما نشستی و عمل صالحی را که به‌سوی ما حاضرکردی و ما یادداشت کردیم!»

و اگر شخص فاجری باشد:

«لَاجَزاکَ الله عَنّاخیرا! کجا؟ برو، از طرف ما جزای خیر نبین! چقدر ما را تو اذیّت کردی؟! چه بسیار در مجلس‌های بدی که ما را نشاندی و عمل غیر صالحی را که به ما تحویل دادی و کلام قبیحی را که به ما شنواندی!»

میّت این‌طور می‌گوید به آن اطرافیان.

وادی‌السلام و اجتماع ارواح مؤمنان

ارواح مؤمنین بعد از مردن، آن‌طور که در روایات عدیده وارد است، جمع می‌شوند در وادی السّلام. وادی السّلام سرزمینی است در نجف اشرف که می‌گویند ظَهر کوفه، یعنی پشت کوفه؛ چون در سابق وادی السّلام، وادی السّلام نبوده که! نجف که نجف نبوده! شهری نبوده؛ ولی چون یک فرسخ از کوفه دور است و کوفه شهر آبادی بوده و لذا نجف را به نام ظَهْرالْکُوفَهْ می‌گویند.

روایت امام صادق از گردهمایی ارواح در وادی‌السلام

در کتاب ***کافی*** روایت است از احمد بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام. آن حضرت، احمد به عمر به آن حضرت عرض می‌کند که: «برادری دارم در بغداد و می‌ترسم که در بغداد بمیرد.»

حضرت فرمودند:

«چه باک داری؟ هرجا می‌خواهد بمیرد، بمیرد؛ چون هر مؤمنی در مشرق عالم و مغرب عالم باشد، خدا... خداوند علیّ أعلی روح او را محشور می‌کند در وادی السّلام و روح او را به وادی السّلام می‌آورد!»

عرض کردم: «وادی السّلام کجاست؟»

حضرت فرمودند:

«درپشت کوفه. اما إِنِّی کَأَنِّی بِهِمْ حَلَقٌ حَلَقٌ قُعُودٌ یَتَحَدَّثُونَ؛ **آگاه باش! مثل‌اینکه الآن من دارم می‌بینیم ارواحی که در وادی السّلام هستند، حلقه حلقه دور همدیگر نشسته اند و دارند با هم صحبت می‌کنند.»**

ارواح این‌طور در وادی السّلام، ارواح مؤمن جمع می‌شوند و هر کس با آشنای خود، با هم‌عقیده خود، با هم‌صنف خود، با هم‌اخلاق خود، مشغول صحبت و مذاکره و اینها می‌شوند و خسته نمی‌شوند تا هنگامی که قیامت برپا می‌شود.

گفت‌وگوی امیرالمؤمنین با ارواح در روایت حبه عرنی

باز در کتاب ***کافی*** است، با سلسله سند متّصل خود نقل می‌کند از عِبایَة الاسدی از حَبَّه عُرَنی. عبایه اسدی و حبّه عرنی هر دو از اصحاب امیرالمؤمنین بودند و در کوفه ساکن بودند و خیلی مردمان خوبی بودند، خیلی مردمان بافهم و دارای تشیّع و ولایت و امیرالمؤمنین هم آنها را دوست داشتند. عبایه اسدی نقل می‌کند از حبه عرنی.

او می‌گوید: «من با امیرالمؤمنین علیه السّلام خارج شدم الی الظهر.» می‌گوید: «از کوفه رفتیم بیرون. امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد و آمد تا رسید به وادی السّلام و مثل‌اینکه داشت با مردمی صحبت می‌کرد؛ ولی من که نمی‌دیدم!»

> «من هم با حضرت ایستادم. آنقدر ایستادم تا اینکه خسته شدم، نشستم. آنقدر نشستم تا از نشستن خودم ملول شدم. دو مرتبه ایستادم. آنقدر ایستادم تا مثل اول باز خسته شدم، باز نشستم. آنقدر نشستم تا ملول شدم، باز ایستادم. این دفعه که ایستادم، ردای خود را جمع کردم و گفتم: "یا امیرالمؤمنین، من بر تو ترحّم کردم از این قیام طویلی که اینجاکردی! چندین ساعت است که تو ایستادی همین‌طور ساکت. خواهش می‌کنم روی این عبای من یک ساعت بنشینید و استراحت کنید." من عبا و ردا را پهن کردم تا اینکه امیرالمؤمنین روی این عبا بنشیند.»

حضرت فرمودند:

«یَا حَبّه، إِن هُوَ إِلاّ محادثه مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤَانِسَه؛ **من ایستادم. این ایستادن من بیخود نیست. این گفتگوی با... گفتگوی مؤمن است، گوی با مؤمن است و انس گرفتن با مؤمن است**؛ یعنی این جا ارواح مؤمنین هستند، من با آنها دارم انس می‌گیرم، با آنها دارم صحبت می‌کنم!»

عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین، آنها هم همین طورند؟ آنها هم با هم صحبت می‌کنند؟ انس می‌گیرند؟»

حضرت فرمودند:

«**بله!** ولو کُشِفَ لَکَ لرأیتهم حِلقا حِلقا محتبین یتحادثون؛ **اگر پرده از جلوی چشم تو برداشته بشود، تو هم می‌بینی آنها حلقه حلقه نشستند و زانوهای خود را بغل کردند و مشغول گفتگو هستند و مذاکره هستند، با همدیگر گرم صحبتند.»**

عرض کردم: «یا امیرالمؤمنین، اجسامند یا ارواح؟»

حضرت فرمودند:

«نه، جسم نیستند، آنها ارواحند! هیچ مؤمنی نیست که در زمینی از زمینها بمیرد بر روی زمین، إلا اینکه به روحش خطاب می‌شود: "برو و ملحق شو به وادی السّلام!"؛ چون وادی السّلام بقعه‌ای است از بقاع جنّت عرش.»

روایت اصبغ از حضور ارواح در نجف

توجّه کردید؟ خیلی خوب. باز روایت دیگری را نقل می‌کند در کتاب ***«محتضر»*** که مال شیخ حسن بن سلیمان، شاگرد مبرّز و عالم شهید اول است. حسن بن سلیمان می‌گوید که روایت کرده فضل بن شاذان در کتاب ***«قائم»*** از ابن طریف از اصبغ بن نباته در حدیث مفصّلی، تا اینکه می‌گوید:

«امیرالمؤمنین علیه السّلام از کوفه خارج شد و آمد و آمد تا رسید به غَرِیَّین.» غَرِیَّین در سابق

دو ستونی بوده سفید، بیرون نجف و این علامت راه بوده که مردمی که می‌خواستند بروند کوفه، وقتی به این دو ستون می‌رسیدند، می‌فهمیدند کوفه نزدیک است و لذا نجف را أَرض الغَرِیّین می‌گویند یا أرض الغَرِیّ به‌همین مناسبت؛ یعنی آن زمینی که پهلوی این دو ستون واقع می‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین، اصبغ می‌گوید، آمدند رسیدند به این ستون و از آن دو ستون هم عبور کردند. ما به آن حضرت رسیدیم، دیدیم آن حضرت همان‌طور به پشت روی زمین خوابیده و زیرش هم هیچ لباسی نیست، همین‌طور به پشت روی زمین دراز کشیده است.

قنبر عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، من لباسم را بیندازم زیر شما که می‌خواهید دراز بکشید؟!»

حضرت فرمود: «**نه! هل هي إلاتربة مؤمن أو مزاحمته في مجلسه؟؛ اینجا نیست زمین که برای من چیزی پهن کنی! این زمین یا تربت مؤمن است یا مزاحمت کردن با مؤمن در نشیمنگاه او.**»

اصبغ بن نباته عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین، تربت مؤمن ما فهمیدیم؛ یعنی اینجا یا خاک مؤمنی است که اینجا دفنش کردند یا بعداً دفن می‌کنند؛ اما مزاحمت مؤمن در نشیمنگاه و مجلس او یعنی چه؟»

حضرت فرمودند: یابن نباته، لو کشف لکم لرأیتم ارواح مؤمنین فی هذا الظهر حِلقا یتزاورون ویتحدثون، ان فی هذا الظهر روح کل مؤمن وبوادي برهوت نسمة کل کافر.

حضرت فرمودند:

«اگر پرده از جلوی چشم شما برداشته می‌شد، می‌دیدید تمام ارواح مؤمنین در اینجا هستند؛ یعنی در پشت کوفه که وادی السّلام است، تمام پر است از ارواح مؤمن. اینها حلقه حلقه نشسته اند، مشغول صحبتند، همدیگر را زیارت می‌کنند، مشغول گفتگو هستند و در اینجا روح هر مؤمنی و در وادی برهوت، آنجا روح هر کافری است. ارواح کافر آنجا می‌رود.»

ادراک متفاوت زمان در عالم برزخ

توجّه کردید؟ خب، پس ارواح مؤمنین همه در وادی السّلام است و ارواح کافر در برهوت یمن. و آنجا خوش هستند ها، صحبت می‌کنند و مشغول گرم‌اند؛ چون مجلسی که بر انسان خوش بگذرد، آن مجلس زود تمام می‌شود و انسان فشار ندارد. به‌خلاف مجالسی که بر انسان سخت بگذرد و لذا این ارواح مؤمن که در عالم برزخ با همدیگر صحبت می‌کنند، زود می‌گذرد و قیامت آنها برپا می‌شود. زمان... طول زمان را حسّ نمی‌کنند.

نمونه‌های دنیوی احساس کوتاهی و درازی زمان

به‌خلاف ارواح کافر که در برهوت یمن هستند، هر ساعتی برای آنها زمان‌های طویلی می‌گذرد و ناراحت می‌شوند. مثلاً مثل‌اینکه انسان مشغول مطالعه است، خوش است. یک‌وقت اول شب مشغول مطالعه است، می‌بیند اذان صبح می‌گویند و این غرق مطالعه بوده و نفهمیده! یا مثلاً فرض کن زیارت کربلا می‌رود، مکّه می‌رود، یک ماه، دو ماه! برمی‌گردد، نمی‌فهمد اصلاً زمان چه قسم گذشت.

اما یک مادری مثلاً انتظار بچّه‌اش را دارد، پنج دقیقه بر او یک سال می‌گذرد. ناراحت است دیگر و لذا می‌بینیم که افرادی که در گرفتاری‌های فکری و فشارهای فکری هستند، یک مرتبه لاغر می‌شوند، یک مرتبه مویشان سفید می‌شود، یک مرتبه پیر می‌شوند یا خدای ناکرده ممکن است سکته کنند در اثر آن فشار روحی. فشار روحی زمان‌های زیاد را بر انسان کوتاه... و راحتی و لذت جنسی زمان‌های زیاد را برای انسان کوتاه می‌کند و فشارهای روحی زمان‌های کوتاه را برای انسان دراز می‌کند. این هم یک مطلب.

مشاهدهٔ صورت ارواح با گشایش چشم باطن

البتّه اگر آن افرادی که در دنیا هستند، قویّ باشند و چشم بصیرتشان باز بشود، همین‌طوری که مردگان به صورت‌هایی مجسّم می‌شوند، اینها هم می‌توانند مردگان را به آن صورت‌ها ببینند ها!

دیدار برزخی امام باقر در روایت امام کاظم

در کتاب *«سرائر»* از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمودند:

«من با پدرم (حضرت امام جعفر صادق علیه السلام) از مدینه خارج شدیم و پدرم می‌خواست از بعضی از اموال خود سرکشی کند. هنگامی که وارد در صحرا شدیم، یک پیرمردی که سر و صورت او و محاسن او موی سر او همه سفید بود، ظاهر شد. پدرم به او خیلی احترام کرد و مقابل او مؤدّب نشست و مدّتی با همدیگر صحبت کردند. پدرم خیلی مؤدّب بود در مقابل او. بعد خداحافظی کرد و آن پیرمرد رفت.

من عرض کردم: "پدرجان، این کی بود؟"

حضرت فرمودند: "پدرم امام محمد باقر بود!"»

با اینکه مدّت‌ها بود از دار دنیا رفته بود!

بعد فرمودند: **«این مطلب را به کسی نگو!»**

عذاب برزخ و شفاعت روز قیامت

خلاصه انسان باید متوجّه باشد که در عالم دنیا کاری بکند که در آنجا گرفتار عذاب‌ها نباشد و در برزخ، در وادی برهوت روح او را نبرند، بلکه ببرند در وادی السّلام با ارواح مؤمنین. گر چه مؤمنین در روز قیامت اینها بالأخره به برکت شفاعت محمد و آل‌محمد صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، اینها همه به بهشت می‌روند، ولی در برزخ شفاعت نیست؛ چون مؤمن‌اند، کسی که ایمان واقعی آورده به خدا، به جهنم نمی‌رود؛ اما قضیهٔ عذاب قبر و طول برزخ و اینها برای مؤمنین هست. و شفاعت در قیامت به درد مؤمنین می‌خورد.

نگرانی امام صادق برای برزخ شیعیان

روایتی را در ***کافی*** نقل می‌کند مرحوم کلینی با سلسلهٔ سند متصل خود از عمر بن یزید، می‌گوید:

«من خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم:

"انی سمعتک تقول کل شیعتنا فی الجنة؛ شنیدم شما]... همچین؟ [می‌فرمایید که **تمام شیعیان ما در بهشت‌اند.**"

حضرن فرمودند: **"والله تمام شیعیان ما در بهشت‌اند، والله همه در بهشت‌اند!"**

عرض کردم: "آخر چطور می‌شود؟ بعضی از آن‌ها در این دنیا اهل گناه‌اند، گناه کبیره خدای نکرده انجام داده اند."

حضرت فرمودند: **"بله، تمام شیعیان ما در بهشت‌اند در روز قیامت،** بِشَفَاعَةِ الْنَبِيِّ الْمُطَاعِ أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ؛ **یا بشفاعت پیغمبری که مطاع باشد، مردم از او اطاعت می‌کنند، یا به شفاعت وصی پیغمبر.** وَ لَكِنِّي وَ الله أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ؛ **ولی قسم به خدا، من شما را از شما خوف دارم در برزخ**؛ آن گرفتاری‌های که در حال مردن و بعد از مردن در برزخ تا قیامت بر شما پیدا می‌شود."

عرض کردم که: "یا ابن‌رسول‌الله، برزخ کجاست؟"

حضرت فرمودند: **"یک عالمی است بعد از این عالم تا از دنیا می‌روی تا قیامت؛ آن را برزخ می‌گویند."»**

بنابراین، انسان باید مواظب باشد؛ آن وقت در عالم برزخ کاری نکند که گرفتار بشود. حالا تا روز قیامت ان‌شاءالله به برکت شفاعت آل‌محمد خداوند گناهان او را بیامرزد، ولیکن در برزخ چه خبر است؟

حضور اعمال و ادامهٔ آثار آنها پس از مرگ

اعمالی که انسان انجام می‌دهد، اینها همه می‌آید یکی پس از دیگری در عالم برزخ، همه ثبت و ضبط است و قبل از اینکه انسان برود... ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾؛

«روزی می‌رسد که انسان هر کار خیری که انجام داده، در مقابل دیدگان خود حاضر می‌بیند،

ولیکن هر عمل بدی که انجام داده، می‌گوید: "ای خدا، کاش بین من و بین او یک فاصله زیادی بود!"»

اعمالی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، صورت برزخی‌اش و ملکوتی‌اش زودتر می‌رود در عالم برزخ، ولی تا هنگام مردن است.

بسته‌شدن نامهٔ عمل و استثنای آثار ماندگار

بعد از اینکه انسان مرد، دیگر پروندهٔ عمل او را می‌بندند؛ چون دنیا دار اختیار است و عمل. دیگر عالم برزخ که آدم از دار دنیا می‌رود، دیگر که دار عمل نیست، دار اختیار نیست. آنجا نامهٔ عمل را می‌بندند. همان اعمالی که انسان سابقاً انجام داده، همان‌ها اگر خوب است، به دردش می‌خورد و اگر بد است، آنجا] معذب [است.

اما افرادی هستند که از این دنیا هم می‌روند، ولی باز نامهٔ اعمالشان باز است. چه کسانی؟ دو دسته هستند:

یکی مردمان خوبی که صدقهٔ جاری در دنیا انجام دادند، وقفی کردند، علمی از خود باقی گذاشتند، سنّت خوبی در میان مردم گذاشتند که مردم از آن سنّتشان استفاده می‌کنند. اینها که از این دنیا می‌روند، نامهٔ عملشان بسته نیست. هر کس به آن سنّت خوب رفتار کند یا از آن صدقات جاری آنها استفاده کند، خداوند علیّ أعلی در نامهٔ عمل او برکت و رحمت می‌نویسد.

این می‌گوید: «آخر که من کاری نکردم امروز که در نامهٔ عملم مثلاً این ثواب‌ها آمد!»

می‌گویند: «کاری نکردی، ولی آن صدقه‌ای را که در دنیا گذاشتی، امروز چندین نفر از آن صدقه استفاده کردند و از ثواب‌های استفاده آنها همه‌اش برای تو آمد.»

داستان عیسی و رفع عذاب پدر به برکت فرزند

در کتاب ***امالی*** صدوق از حضرت صادق از رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم روایت می‌کند که:

«حضرت عیسی بن مریم یک روزی گذشتند به یک قبری و دیدند مرده‌ای را در آن قبر عذاب می‌کنند. بعد ازمدّتی دو مرتبه از آنجا عبورکردند، دیدند آن میّت عذاب از او برداشته شده، عذابش نمی‌کنند.

حضرت عیسی بن مریم عرض کرد: "پروردگارا، این چه‌کار کرده که بعد از مردم عذابش کردند، حالا عذاب را برداشتند؟"

حضرت فرمودند: "یک فرزندی داشته، در این مدت بالغ شده و اصلح طریقا و اوا یتیماً**؛ یک طریقی را برای مؤمنین و مسلمان‌ها درست کرد و یک یتیمی‌را آورد در خانهٔ خودش مأوا داد."»**

خداوند علیّ أعلی به برکت عمل پسرش عذاب را از این پدر برداشت.

حدیث پاداش و کیفر بنیان‌گذاران سنت‌ها

روایتی است که شیعه و سنّی از پیغمبر اکرم روایت می‌کنند: مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فله وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا.

«کسی که یک قانون خوبی بگذارد، یک سنّت خوبی بگذارد»: سنّت یعنی یک کاری که مردم از او تبعیت کنند و از او استفاده کنند، موجب فائدهٔ دنیوی و اخروی آنها باشد و از او بهره ببرند. **«از برای او اجر و مزد آن افرادی است که به این سنّت عمل کردند.»**

حالا به این سنّت چه اندازه از مردم عمل کردند؟ به همان اندازه خدا در نامهٔ او اجر و ثواب می‌نویسد، بدون اینکه از اجر و ثواب آنها کم بشود ها! یعنی آن مقداری که برای آنها اجر و ثواب می‌نویسد، معادل آن را برای آن کسی که این قانون و سنّت را گذاشته و این خیر و برکت را برای مردم باز کرده، می‌نویسد.

به‌عکس، اگر کسی یک قانون بدی بگذارد، یک سنّت بدی بگذارد، مردم را به آداب و اخلاق

بدی وادارد، خدای ناکرده به زنا یا به شرب خمر یا به قمار یا به چیزهای دیگر وادار کند، بعد این از دنیا برود، **تمام آن افرادی که به دستور این عمل کردند و به آن گناهان مشغول شدند، چقدر آنها عذاب دارند، معادل عذاب آنها خداوند علیّ أعلی در نامهٔ عمل همان شخص می‌نویسد.**

چون این سبب شده، آنها مباشر عملند؛ این سبب برای گناه شده و سبب و مباشر عمل هر دو این امر گناه‌کارند. همه گناه کردند؛ بنابراین، همه معذّبند.

بهشت برزخی و همراهی انسان با حقیقت خویش

مسئلهٔ دیگر این است که در عالم برزخ راحتی و آسایش و خوشی و سعد، هرچه که هست، اینها ثابتند، ولیکن تا روز قیامت. روز قیامت از این مسئله می‌رود بالاتر؛ چون در آنجا بهشت قیامتی است و در برزخ بهشت برزخی است و بهشت برزخی از بهشت قیامتی ضعیف‌تر است.

و انسان که وارد در برزخ می‌شود، با موجودیّت خود وارد برزخ می‌شود. افرادی که وارد در برزخ می‌شوند و اینها در دنیا گناه‌کار بودند، خداوند علیّ أعلی یک شخصی را مانند شیطان بر آنها می‌گمارد. این شیطان می‌گوید: «من قرین شما هستم و یار شما هستم تا روز قیامت.»

روایت نکیر و منکر و پیوند میت با قرین خود

در روایت است که وقتی که کسی از دار دنیا می‌رود، این روایت را در ***کافی*** مرحوم کلینی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند، **وقتی آن دو ملک نکیر و منکر می‌آیند برای بازخواست، اگر این شخص کافر باشد، می‌گویند:** «مَنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِی خَرَجَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ؟؛ **این مردی که در میان شما برخاست»**: مقصود پیغمبر است، پیغمبر اکرم. **«این کی بود؟» اگر اینها بگویند: «ما نمی‌دانیم»، راه او را با شیطان یکی قرار می‌دهند. او را می‌سپارند به دست شیطان خود. و اگر بگوید: «ما می‌دانیم، به او ایمان آوردیم، او پیغمبر ما بود، راهنمای ما بود و ما را به‌سوی خدا دعوت کرد»**، شیطان را از او دور می‌کنند و او را به دست عمل صالح خودش می‌سپارند تا روز قیامت.

آیات قرین شیطانی و آرزوی جدایی از او

﴿وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ﴾ * ﴿حَتَّی إِذَا جَاءَنَا قَالَ یَا لَیْتَ بَیْنِی وَبَیْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ﴾؛

«کسی که از یاد خدا اعراض کند، ما یک شیطان را بر او می‌گماریم و او قرین و یار او خواهد بود.»

همیشه، همیشه این شیطان با او خواهد بود؛ همین‌طوری که انسان خودش همیشه با خودش است. کسی می‌تواند خودش را از خودش جدا کند؟! نفس و موجودیّت خودش را از خودش جدا کند؟! نمی‌تواند. آن شیطانی که در عالم برزخ انسان می‌بیند، خودیّت اوست که به آن صورت جلوه کرده و لذا قرین اوست.

در این دنیا مخفی است و کسی آن شیطان را نمی‌بیند؛ چون در باطن انسان است. آنجا چون یک قدری ظهور و بروز است و کشف حجاب می‌شود، او به صورتی برای انسان جلوه می‌کند و آن‌قدر زننده و ناراحت‌کننده و خسته‌کننده است که همین‌که انسان او را ببیند، می‌گوید: «ای کاش بین من و بین او به اندازهٔ مشرق و مغرب فاصله بود! عجب یار و قرین بدی دارم!» ﴿فَبِئْسَ الْقَرِینُ﴾.

اما جدا نمی‌شود، جدا نمی‌شود، جدا نمی‌شود! کاش که فاصله بود؛ اما فاصله نمی‌افتد. چرا؟ چون خود اوست و انسان از خودش که نمی‌تواند جدا بشود.

تزکیهٔ نفس و تجسم زیبای اعمال صالح

اینکه فرمودند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاهَا﴾ * ﴿وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾؛

«فلاح و رستگاری برای کسیست که تزکیه نفس کند و بدبختی و خسران برای کسی است که با نفس خودش دسیسه کند و او را بازی بدهد و از مشتهیّات... از مشتهیّات او را متمتع کند.»

برای این جهت است؛ چون تزکیهٔ نفس، آن نفس را پاک می‌کند، غش و غبارش را می‌ریزد. به‌واسطهٔ ریاضت‌ها و تربیت‌های شرعی آن نفس را نظیف می‌کند، پاک می‌کند، خوب می‌کند. وقتی انسان از دار دنیا می‌رود، آن نفس پاک جمیل لطیف حس به بهترین لباس، به بهترین وضع، به بهترین صورت، به بهترین بوی عطر می‌بیند و تعجّب می‌کند، می‌گوید: «تو چه کسی هستی که آمدی پیش من؟»

این می‌گوید: «آقاجان، من خودت هستم! من عمل صالح خودت هستم و این‌طور برایت جلوه کردم و پیش تو آمدم.»

حضور عمل و جدانشدن آن از صاحبش

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾؛

«روزی می‌رسد که هر ذی نفسی آن اعمال صالح و خیری که انجام داد، در مقابل دیدگان خود حاضر می‌بیند که حاضرند و اعمال بدی که انجام داده، آرزو می‌کند که بین او بین این اعمال فاصله زیادی باشد.»

ولی نیست. چرا؟ چون همین‌طوری که عمل انسان عمل دیگر نیست؛ عمل مال انسان است، زاییده‌شدهٔ خود انسان است، اثر خود انسان است.

عمل هر کس میوهٔ وجودی خود اوست؛ بنابراین، از او قابل انفکاک نیست. و این تقاضایی که می‌کند: «کاش بین من و بین این عمل فاصله دوری باشد!»، این تقاضا را باید در دنیا بکند و به‌واسطهٔ ارتکاب اعمال سیّئه، این اعمال سیّئه را ملازم با روح و صورت برزخی و ملکوتی خود قرار ندهد.

غفلت دنیا و رویارویی با صورت زشت عمل

اما در دنیا غفلت کرد، کرد، کرد! هرچه گفتند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ * ﴿وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾، به گوش او فرو نرفت. نفسش آلوده شد، ملکاتش آلوده شد. اعمالی که در دنیا انجام داد، در آن روح شیطنت بود؛ منتهی در زیر پردهٔ مادّه و طبع مخفی بود. وقتی که از این عالم حرکت کرد، پردهٔ مادّه و طبع گسیخته شد و خود را در آن فضای واسع عالم برزخ با آن صورت‌های کریه برزخیّه می‌بیند، متوجّه می‌شود و می‌گوید: ﴿يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾. ﴿تَوَدُّ لو أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَداً بَعِيداً﴾.

ولی فائده ندارد؛ دیگر کار از کار گذشته. دیگر انسان باید قبل از اینکه بمیرد، بیدار بشود.

خداشناسی و تقوا در پرتو یاد معاد

خلاصهٔ مطلب، امیرالمؤمنین علیه السّلام از اول *نهج البلاغهٔ* تا آخر *نهج البلاغهٔ* دارد فریاد می‌زند: «ای مردم، خدا و معاد و تقوی!» اصلاً ما از اول *نهج البلاغه* تا آخر *نهج البلاغه* را ببینیم، از این سه موضوع خارج نیست؛ یا می‌گوید: «خدا، مبداء» یا «معاد و تقوی! کاری کنیدکه شما به خدای خود آشنا بشوید و معاد شما خوب باشد!»

گشایش یا تنگی قبر بر پایهٔ پاکی نفس

اگر پاک باشید، تمام این گرفتاری‌ها، سکرات موت، عذاب‌های قبر، اینها همه برداشته می‌شود و ملائکه به انسان می‌گویند: «بخواب راحت مانند خواب عروس! نم قریرالعین؛ با چشم‌های تازه.» و قبر انسان را بازمی‌کنند به اندازهٔ مدّ بصر او. و چه اندازه چشم کار می‌کند، به آن اندازه قبرش باز می‌شود.

و اما خدای ناکرده اگر انسان گوش ندهد، قبر انسان را تنگ می‌کنند و ظلمت و تاریکی و تعفّن

و خلاصه تمام مظاهر شدّت و مصیبت و ناراحتی که در انسان... برای انسان در دنیا هست، به صورت برزخی و مثالی در آن عالم برای انسان جلوه می‌کند.

هشدار الهی و مسئولیت انسان در برابر اعمال

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾؛ «خدا هم انسان بیدارباش می‌دهد ها!» می‌گوید: «ای انسان، بیدار باش! غافل نیستی! در روز قیامت که آمدی، نگویی من نفهمیدم! ما به تو دو رسول فرستادیم: یک رسول باطن که همان وجدان و عقلت است و یک رسول ظاهر که همان انبیاء هستند. و این رسول ظاهر برای تقویت و تعدیل همان رسول باطن پیش شما آمده. بنابراین، اگر راه حقّ را طی نکردی و سرپوشی روی رسول باطن گذاشتی و رسول ظاهر را هم ردّ کردی، تقصیر خود شماست.»

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾؛ می‌گویند: «این کارهایی که خودتان کردید با دست خودتان و خداوند بر بندگان خود ظلم نمی‌کند.»

و انسان می‌گوید: «خدایا، این اعمالی که من در دنیا انجام دادم، چرا جزائش این‌طور است؟»

خدا می‌گوید: «این اعمال خود شماست. واکنشش در این عالم این‌طور شده، عکس‌العملش این‌طور شده. نفس عمل شماست، در این عالم به این صورت درآمده است؛ نه‌اینکه من خارج از عمل ظلم کردم و شما را به عقوبتی بیشتر از استحقاق شما مبتلا کردم. نه! من این کار را نکردم. نفس عمل شما در دنیا خراب بود و حالا این خرابی ظهور کرده. اعمال صالحهٔ مردم مؤمن در دنیا خوب بود؛ همان خوبی ظهور کرده.»

آشکارشدن باطن اعمال در عالم برزخ

ببینید، وقتی که یک چیزهایی خیلی خیلی کوچک باشد، انسان با این چشم‌های عادی نمی‌بیند. میکروب را با این چشم عادی نمی‌بیند؛ ولی وقتی زیر یک ذرّه‌بینی گذاشتند که او را هزار برابر کرد، خوب می‌بیند دیگر.

در این عالم طبع و مادّه، اعمال انسان از نقطه‌نظر صحت و فساد، ریا، سُمعه، خودنمایی، خودآرایی، شخصیّت‌طلبی، حبّ نفس یا برای خدا و قصد تقرّب، اینها... این جهات برایش مخفی است. ظاهر عمل بروز و ظهور دارد و جان و روح عمل در آن مخفی است. ظاهر عمل بروز و ظهور دارد؛ ولی جان و روح عمل در آن مخفی است.

در آن عالم، این معنای باطن جلوه می‌کند؛ هزار برابر جلوه می‌کند. آن وقت انسان از اعمال قبلی خودش خیلی فرار می‌کند و از اعمال حسن خودش خیلی خوشش می‌آید. اصلاً گمان می‌کند خودش این‌قدر قشنگ بوده در دنیا و آن‌قدر اعمال صالح و خوبی انجام داده. وقتی صورت ملکوتی اعمال صالح را می‌بیند، خودش تعجّب می‌کند.

می‌گوید: «تو کیستی؟»

«من آن نمازی هستم که آن شب خواندی. من آن حجّی هستم که در آن سال انجام دادی. من آن صدقه‌ای هستم که در خفا به فقیر دادی برای خاطر خدا. من آن اعانتی هستم که از زیر دست کردی. من آن ادبی هستم که نسبت به بزرگان خود انجام دادی. من آن مقام عبودیّتی هستم که نسبت به خدای خود... آن اطاعتی هستم که نسبت به ولیّ خود انجام دادی.»

روایت شش صورت و جایگاه ولایت در قبر

در روایت وارد است:

«وقتی که انسان از دنیا می‌رود و او را در عالم قبر می‌گذارند، شش صورت برای انسان ممثّل می‌شود: یکی طرف راست است، یکی طرف چپ انسان، یکی روبه‌روی انسان، یکی پشت سر انسان، یکی پایین پای انسان و یکی بالا سر انسان. این شش صورت برای مؤمن خیلی قشنگ و دلربا و جالب است؛ اما آنکه بالای سر ایستاده، از همهٔ آنها قشنگ‌تر و دلرباتر و جالب‌تر است.

آن که بالا سر ایستاده، رو می‌کند به آن صورت‌های دیگر، از آنها سؤال می‌کند: "شما کیستید؟" به آن صورتی که در طرف دست راست ایستاده، می‌گوید: "کیستی؟"
می‌گوید: "من نمازم که این بندهٔ مؤمن می‌خواند."
آنکه طرف دست چپ است، می‌گوید: "من زکاتم که او می‌داد."
آنکه روبروست، می‌گوید: "من روزه‌ای هستم که می‌گرفت."
آن که پشت سر است، می‌گوید: "من حجّ وعمره‌ای هستم که انجام می‌داد."
آنکه پایین پاست، می‌گوید: "من صله‌ای هستم که به برادران خود می‌کرده. بّر و احسانی هستم که این بندهٔ مؤمن در عمر خودش انجام می‌داد."
از همهٔ اینها سؤال می‌شود. پس اینها همه رو می‌کنند به آن مردی که در بالای سر ایستاده و از همه قشنگ‌تراست و زیباتر و بوی عطرش عالی تر و زیّ اش و هیکلش دلرباتر، می‌گویند: "تو که هستی؟"
می‌گوید: "من ولایت او هستم، ولایت محمد وآل محمد هستم که این بندهٔ مؤمن را... و من حکم جان هستم نسبت به همهٔ شما و حکم روح هستم نسبت به همهٔ شماها."»

ولایت، پیوند عمل با روح بندگی

خدا کند که ان‌شاءالله دست ما از دامان ولای آل‌محمد کوتاه نشود که هرچه هست، در آن است. ریسمان متّصل بین ما و بین پروردگار، آنها هستند. اگر انسان دست به آن سر و ریسمان زد، آنها ریسمان را می‌کشند بالا، می‌رسانند به آن بالا. و اگرنه انسان در آن چاه گرفتار است و ریسمان‌هایی که دست انسان را می‌گیرد، ریسمان‌های شیاطین است و انسان را می‌کشد به ظلمات و بدبختی و هوای نفس و نفس‌پرستی و هزاران هزار گرفتاری که هر کدام از دیگری خراب‌تر و بدتر [است]. این نتیجهٔ آن اعمالی است که انسان انجام می‌دهد و بدون ولایت... چون هر عملی انسان انجام بدهد بدون ولایت، عمل خوب، ظاهرش خوب است؛ ولی باطن ندارد.

حدیث پنج پایهٔ اسلام و برتری ولایت

در روایت داریم که:
«اسلام بر پنج پایه بنا شده: بر نماز و بر روزه و بر زکات و بر حجّ، پنجمی اش ولایت است. وَ مَا نُودِیَ شَیءٌ مِثْلَ مَا نُودِیَ بِالْوِلَایَةِ؛ **هیچ چیزی ندا نشد مثل آن چیزی که به ولایت ندا شد.»**
یعنی ولایت از همه عجیب‌تر و از همه قوی‌تر و جان و روح سایر اعمال انسان است.
اگر ولایت انسان قبول بشود، تمام اعمال انسان قبول است و اگر ولایت نباشد، تمام اعمال حکم کالبدی دارند بی‌روح. نمازی که بدون ولایت خوانده بشود، مثل جسد مرده است. روزه، زکات، حجّ، جهاد که بدون ولایت باشد، اینها اعمالی است بدون جان.

خوارج و عبادت بی‌ارتباط با امام

افرادی که در کوفه بودند، اینها اعمال انجام می‌دادند. خوارج نماز آن‌قدر زیاد می‌خواندند، قرآن زیاد می‌خواندند بعضی از آنها حافظ قرآن بودند؛ اما امام خودشان را نمی‌شناختند. عمل، عمل صالح است به‌حسب ظاهر، ولی عمل بی‌جان و بی‌روح [است]. و لذا با امیرالمؤمنین جنگ می‌کنند و می‌خواهند امیرالمؤمنین را بکشند و او را می‌گویند کافر؛ چون ربط پیدا نشده و این اعمال صالح به جان آنها اثر نگذاشته و روح آنها را زنده نکرده.

رنج امیرالمؤمنین از ناآگاهی مردم

اینها همان مردمانی هستند که امیرالمؤمنین علیه السّلام که از... فریاد می‌زد: **«خدایا، مرا از دست اینها راحت کن و اینها را هم از دست من راحت کن! اینها هم از دست من خسته شدند.»** در موارد عدیده فرمود: **«پروردگارا،** قَدْ سَئِمْتُهُمْ وَ قَدْ سَئِمُونِی؛ **اینها مرا خسته کردند و منهم آنها را خسته کردم.** آنها نمی‌فهمند من چه می‌گویم، زیر بار هم نمی‌روند، به همان جهالت و بدبختی خودشان پافشاری

می‌کنند و آنها مرا هم خسته کردند. برای چی؟ برای‌اینکه من نمی‌توانم ببینم آنها در گرفتاری و ظلمتند. من امامم؛ باید دست آنها را بگیرم.»

خبر امیرالمؤمنین از شهادت خود

در ماه رمضان که شهید شد، در خطبه‌هایی که بر فراز منبر امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌خواند، یک مرتبه فرمود: **«امسال شما به حجّ می‌روید.** وَ قَد تَدُورُ رَحَی السُّلْطَانِ؛ **آسیای سلطنت می‌گردد.»** کنایه از این مقام خلافت از بنیان می‌ریزد. **«و علامت آن این است که من در میان شما نخواهم بود.»** آن خطبه را شنیدند؛ امیرالمؤمنین علیه السّلام به‌واسطهٔ این جملات خبر از مرگ خود می‌دهد. بعد از شهادت امیرالمؤمنین فهمیدند که **«من در میان شما نخواهم بود»** یعنی چه.

یک روز در بالای منبر رو کردند به حضرت امام حسن و گفتند: **«یا ابا محمد، بگو ببینم چند روز از ماه رمضان رفته؟»**

حضرت امام حسن عرض کرد: **«پدرجان، سیزده روز.»**

گفتند: **«یا حسین، بگو ببینم چند روز از ماه رمضان مانده؟»**

حضرت فرمودند: **«هفده روز.»**

حضرت دست به محاسن خود کشیدند و سر خود را پایین انداختند و گفتند: **«نزدیک است که این محاسن مرا از خون سرم شقیّ‌ترین امت خضاب کند.»**

در تمام روایات وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از... یعنی در روایات شیعه و سنّی بیش از بیست مورد در میان خطبه‌های خود فرموده‌اند که: **«شقیّ‌ترین امت مرا می‌کشد و این عهدی است که پیغمبر خدا از من گرفته.»**

ضربت ابن ملجم در محراب کوفه

در نوزدهم ماه مبارک رمضان، امیرالمؤمنین علیه السّلام را در محراب زدند؛ یعنی ابن ملجم مرادی که از خوارج بود و با دستیاران خود شبیب و وردان و اشعث بن قیس، اینها کمین کشیدند و همین‌که امیرالمؤمنین علیه السّلام آمدند در محراب... در محراب نماز نافله کمین کردند. شبیب یک شمشیر زد، به طاق خورد. ابن ملجم مرادی شمشیر زد، بر فرق حضرت فرود آمد، همان‌جایی را که عمر بن عبدود در جنگ احزاب شمشیر زده بود.

ندای جبرئیل پس از ضربت بر فرق امام

مردم دیدند که یک مرتبه هوا متغیّر شد، بادهای سیاه وزید، گرد و طوفان مسجد کوفه را گرفت، درهای مسجد کوفه به‌شدّت به هم می‌خورد و جبرئیل بین آسمان و زمین ندا می‌کند:

قَدْ تَهَدَّمْتِ وَاللهِ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ أَعْلَامُ التُّقَى وَ انْفَصَمَتْ عُرْوَةُ الْوُثْقَى قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاء.

«قسم به خدا، پایه های ایمان متزلزل شد، ستون های ایمان شکست و خیمهٔ ایمان خوابید و پرچم‌های عدالت کهنه شد و تاریک شد و ظلمانی شد و رشتهٔ عروة الوثقاي ایمان پاره شد و زنجیرهای ایمان گسیخته شد. میدانید، مردم که پسرعموی پیغمبر را کشتند، وصی انتخاب شده را کشتند، علی مرتضی را کشتند؟!»

حضور امام حسن در مسجد و سخن امیرالمؤمنین

این ندای جبرائیل بود میان آسمان و زمین. این ندا کوفه را فراگرفت. تمام مردم کوفه از زن و مرد حرکت کردند به سوی مسجد. حضرت امام حسن علیه السلام آمد به سوی مسجد. در محراب دید امیر المؤمنین علیه السلام به روی زمین افتاده و خاک‌های محراب را جمع می‌کند و به فرقش می‌گذارد و می‌گوید:

«بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله، فزت و رب العکبة؛

بسم الله؛ **به نام خدا، من وارد شدم و بر سنت رسول خدا عمر خود را گذراندم و الآن در این مرحله وارد می‌شوم به سنت رسول خدا. قسم به خدا، من فائز شدم! قسم به پرودگار کعبه، من فائز**

شدم و نجات پیداکردم و قبول شدم. خدا را شکر که در محراب عبادت...»

اما حضرت امام حسن علیه السلام دید فرق پدر شکافته و پدر بی‌حال است. حضرت با دست اشاره کردند به امام حسن. نماز را با مردم خواندند. خودشان نتوانستند نماز را بخوانند مگر نشسته و باز در حال نماز متمایل می‌شدند. بعد از نماز حضرت امام حسن سر امیرالمؤمنین را با ردا محکم بستند و با اینکه...